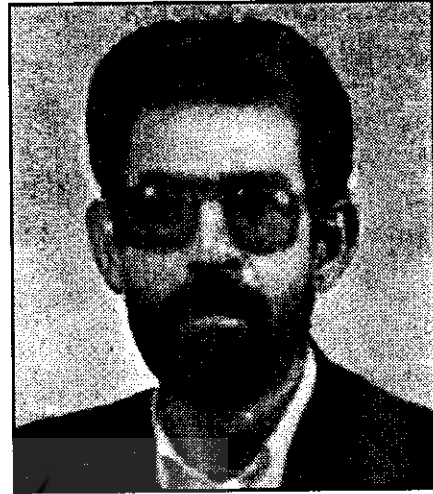


پرتوی از نهج البلاغه (۲)

دکتر سید محمد مهدی جعفری



اشاره:

سید محمد مهدی جعفری در برازجان متولد شد. وی پس از ورود به دانشسرای عالی دانشگاه تهران، و تحصیل در رشته ادبیات عرب، در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ یعنی اوج فعالیت‌های سیاسی دانشگاه هم عضو انجمن اسلامی دانشگاه و هم عضو نهضت آزادی بود و از فعالان مسجد هدایت و جلسات تفسیر مرحوم طالقانی به حساب می‌آمد. در اول خرداد ۱۳۴۲ به اتفاق جمعی از همفکران نهضت آزادی (آیت‌الله طالقانی، دکتر سجایی، مهندس بازرگان و دکتر شیبانی) دستگیر و به ۴ سال حبس محکوم شد. دکتر جعفری در پیروزی انقلاب اسلامی سهم بسزایی داشت و از یاران نزدیک آیت‌الله مطهری، دکتر شریعتی و شهید حنیف نژاد به‌شمار می‌رفت. ایشان از بنیانگذاران و فعالان شرکت سهامی انتشار بود و به دلیل تخصصی که در ادبیات و علوم دینی - قرآنی داشت، در زمان زندان، پس از آن که آیت‌الله طالقانی جلد اول کتاب "امام علی (ع)" نوشته عبدالفتاح عبدالقاصد را ترجمه کرد، هفت جلد دیگر آن کتاب را به فارسی برگرداند. دکتر جعفری یار غار آیت‌الله طالقانی بود، تا آنجا که آن مرحوم تنظیم و تدوین تفاسیر خود را به وی سپرد و تدوین یک جلد از "پرتوی از قرآن" که کلید واژگان تفسیر است، به همت وی انجام شد.

می‌توان از آثار علمی ایشان به چند کتاب زیر اشاره کرد:

- ترجمه روند تربیتی در اسلام، اثر محمد قطب.

- مدارک و منابع نهج البلاغه، انتشارات قلم.

- پرتوی از نهج البلاغه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ

و ارشاد اسلامی

انتقاد پذیری؛ کلید تحقق عدالت

حق گوهری است از شدت پیدایی پنهان، و آرمانی است در درون و سرشت همه انسان‌ها نهان. همه خواستار آن هستند و در عین حال از نزدیک شدن بدان هراسناک می‌باشند. همگان به ستایش آن زبان می‌کشایند و در این راه داد سخن می‌دهند، لیکن به هنگام رویاروشدن با آن، از رفتار باز می‌مانند و در تنگنا گرفتار می‌آیند.

امیرالمؤمنین (ع) پس از بیست و پنج سال بی بهره ماندن مردم از دانش و فرزانیگی او در اداره مردم، بدین حق مسلم دست یافت. بیست و پنج سال به درازا کشید تا وجدان خفته توده، به تازیه‌های ستم فرمانروایان ناشایست بیدار گردد و چون بیداری یکباره و ناپخته بود، امام که در این بیست و پنج سال، افزون بر دانش، کار آزمودگی و تجربه عینی و عملی نیز به دست آورده بود، کمر به آموزش تجربه‌های اندوخته به کارگزاران خویش و همه مردم بست و دمی از رهنمون دادن به مردم نیاسود، و پیوسته به رشد بخشیدن و آموختن و به بالندگی واداشتن و به پرواز برانگیختن همگان در تلاش بود. و این آموزش‌ها را نه تنها از دو سرچشمه زلال کتاب و سنت برمی‌گرفت و بر گستره اندیشه و ذهن و روان و وجدان مردم جاری می‌ساخت؛ که از درون هستی پربار خویش نیز آرش وار به گسترده‌تر کردن مرزهای دانایی و فرزانیگی و خداگونه شدن مردم به جان می‌کوشید و از هیچ گونه تلاشی دریغ نمی‌ورزید.

امام، زنده کردن یک انسان کشته نادانی و استکبار را، بر تحصیل همه جهان برتر می‌دانست؛ چنان که وقتی از او پرسیدند که چرا در رفتن به جنگ معاویه کندی و درنگ نشان می‌دهد، آیا از کشته شدن می‌ترسد، یا در حقانیت خود و باطل بودن دشمن شک دارد؟ پاسخ داد: "به خدا سوگند هرگز از مرگ هراسی به دل راه ندادهام، خواه من به گرداب مرگ فروروم یا امواج خروشان مرگ بر من فرود آید! و در باطل بودن مردم شام و دعایشان نیز اندک تردیدی ندارم، آنچه مرا به امروز و فردا کردن و این دست و آن دست کردن جنگ وادار می‌کند، جز این نیست که شاید کسی یا گروهی بر اثر روشنگری‌هایم، فرصت و زمان راهیابی به دست آورد، و در پرتو رهنمون‌هایم از تیرگی نادانی باطل به گستره آگاهی حق گام نهد و این کار مرا بسی خوشایندتر و دوست‌داشتنی‌تر از کشتن آن گروه است که آنان را بر همان حال گمراهی‌شان نابود کنم؛ اگر چه به کیفر گناهانشان باشد." (۱)

اما دشمن آگاه به کار خویش و آشنا با مردم روزگار که تلاشش به تیرگی کشانیدن مردم و در گرداب گمراهی انداختن و به بند بندگی و به پیروی درآوردن آنان بود و برای دست یافتن به چنین هدفی، هر وسیله‌ای را روا می‌شمرد، جنگ را بر امام و همه مسلمانان تحمیل کرد و چون کار بدین جا کشید، امام کسی نبود که از جنگ بهراسد، یا در برابر نقشه‌های دشمن غافلگیر شود؛ او نیز با سپاهی گران رو به کارزار کرد. اما نه تنها کارزار نظامی، که برای رویارویی در همه میدان‌های نظامی و فرهنگی و سیاسی و عقیدتی نیز همیشه آماده است و حرف آخر و کلام قاطع از آن اوست.

پنج روز پس از رسیدن امیرالمؤمنین به سرزمین صفین، ماه‌های حرام در رسیدند. گویی امام خود به عمد و آگاهانه، هم مکان را تعیین کرده است و هم زمان را. مکان: خانه دشمن و در میان هشتاد هزار نیروی جنگی ناآگاه،

ولی آماده به فرمان معاویه تا دادن جان؛ زمان؛ سه ماه حرام پی در پی ذیقعه و ذیحجه سال ۳۶ و محرم سال ۳۷ از هجرت نبوی سپری شده. امام از فرصت سه ماهه ناروا برای جنگ نظامی، کمال استفاده را برای گفت و گوی رویاروی اندیشه و فرهنگ و روشنگری غفلت زدگان و فریب خوردگان کرد. دشمن نیز که در چنین تنگنایی گرفتار آمده بود، چاره‌ای جز هماهنگ کردن خود با چنین وضعی نداشت. اما بیدار شدن اندیشه‌ها و وجدان‌ها به زیان او بود، او به برانگیختن عواطف و احساسات می‌کوشید، و راه به بردگی، کشتنیدن و فرمانبرداری چشم و گوش بسته مردم از خود را

می‌پوید و برای رسیدن بدین هدف، ناچار بود از حق دم زند، و خود را طرفدار حق جلوه دهد. به ناحق، ریخته شدن خون عثمان و مظلومانه به قتل رسیدن او را بهانه کرده در توصیف حق و یاری بستم رسیده داد سخن می‌داد و از مردم تنها فرمانبرداری و انجام وظیفه و داشتن تکلیف می‌خواست.

امام این سخن تاریخی را درباره حق و حقوق دوسویه مردم و زمامدار ایراد کرد و پیامد گزاردن و نگزاردن حقوق را در اجتماع نشان داد و دشمن را از این جهت خلع سلاح و بی‌بهره از چنین منطقی کرد و نتیجه آن تا روزگار می‌گردد، ماندگار و همچنان در میان انسان‌ها برقرار است.

امام در این سخنرانی، هم حق و تکلیف را در برابر یکدیگر نشان می‌دهد و هم یکپارچگی و همبستگی اجتماع و تأثیر متقابل

رفتار خوب یا بد مردم و زمامدار را به تصویر می‌کشد. قانونمندی، با آگاهی و آزادی پیوندی استوار دارد. حتی خدا هم - در منطق امام - یکجانبه به خود حق و به بندگانش تکلیف نمی‌دهد و زمامدار و امیر و سرپرست مردم نیز باید چنین باشد؛ با پذیرش مسئولیت سنگین سرپرستی مردم، حقوقی بر گردن مردم دارد که باید آنها را بگزارند و به انجام رسانند. امام مردم نیز حقوقی همانند بر گردن سرپرست و امیر خود دارند که باید بگزارد و به انجام رساند و هیچ‌یک بی‌دیگری به سرانجام نمی‌رسد. در این راه، هیچ سرپرست و مسئولی، هر چند پیشینه‌اش در دین بسیار و برتری‌اش در مبارزه و به پیروزی رسانیدن انقلاب آشکار باشد، نمی‌تواند در انجام وظایف و مسئولیت‌ها و گزاردن حقوقی که برای مردم برعهده اوست، خود را بی‌نیاز از یاری و مددکاری و نقد و نظر خیرخواهانه و سازنده دیگران - یعنی افراد مردم - بداند و از میان مردم هیچ انسانی نیست که نتواند با اظهار نظر کردن و انتقاد و نصیحت خیرخواهانه در گزاردن حق، مسئول را یاری نکند، هر چند که به ظاهر حقیر نماید و مردم ظاهرین و شخصیت پرست به دیده خودی و تحقیر در او نگرند؛ هیچ کس هم نیست که در انجام وظایف خویش از یاری دیگران بی‌نیاز باشد.

چون سخن حکمت آمیز و ژرف و زیبایی امام بدین جا رسید، شخصی از

حاضران که تا آن روز ناشناس بود و از آن پس نیز ناشناس ماند و به نظر می‌رسد از جاسوسان معاویه بوده است و می‌خواست فرهنگ زهر آگین تملق و چاپلوسی در برابر قدرتمندان و زمامداران و شیوه سرسپردگی را در میان یاران علی نیز رواج دهد، برخاست و مدتی دراز به ستایش امام و تعریف و تمجید از سخنان امام پرداخت. اگرچه گزارشگران او را از یاران امام شمرده‌اند، لیکن وصف ناشناس بودن و ناشناس ماندن او سخن ما را مبنی بر جاسوس بودن و نقشه داشتنش تأیید می‌کند.

امام از ادامه سخن ستایش آمیز و چاپلوسانه او جلوگیری کرد و با

ناراحتی گفت: عظمت و جلال خداوندی در درون و اندیشه هر کس جای گزیده باشد، جز او همه آفریدگان را کوچک و خرد می‌بیند و نعمت آگاهی و مسئولیت خدایی بر هر کس بیشتر فرود آمده باشد، و لطف و احسانش بیشتر شامل او گردیده باشد، حق بزرگداشت خدا و به خردی نگرستن در غیر خدا بر گردن او بسی بیشتر است.

از بدترین حالات سرپرستان و زمامداران این است که مردم گمان برند و بیندارند که آنان به خود بالیدن و به کار بزرگ و مهم نازیدن را دوست دارند و خود را از دیگران بزرگتر می‌شمارند. لیکن چنین روحیه‌ای در من نیست، و خوش ندارم در گمان و پندارتان نیز چنین بیندیشید که چرب‌زبانی و ستایش شنیدن را دوست دارم.

چه بسا برخی از مرد، به غریزه بشری خودخواهی، شنیدن ستایش خویش را پس از به انجام رسانیدن کاری بزرگ، و از سر گذرانیدن آزمونی سترگ، شیرین و لذتبخش احساس کنند؛ اما من، از آنجا که خویشتن بشری خود را در برابر خدا قربانی کرده‌ام، و در محراب عظمت و شکوه و جلال پروردگار به یک سو نهاده‌ام، و از سویی دیگر، وظایف و تکالیفی را که در برابر مردم به گردن گرفته‌ام، هنوز چنان که باید به اجرا درنیاورده‌ام و به انجام نرسانیده‌ام، از شما می‌خواهم که به ستایش من زبان نگشایید، و از کارهای کرده و نکرده‌ام تمجید و تجلیل نکنید.

با زبانی که در نزد جباران سخن می‌گویند با من سخن نگویید و گمان مبرید که من از شنیدن حرف حق، سرگران می‌شوم و خود را بزرگتر از آن می‌دانم که کسی حقی را به من یادآوری کند؛ زیرا کسی که شنیدن سخن حق یا انتقاد از روی عدل بر اوگران آید، عمل کردن به حق و عدل بر او بس گراتر خواهد بود. پس، از گفتار حق و دادن نظر مشورتی به عدل، نسبت به من دریغ نورزید که من خود را بالاتر از آن نمی‌دانم که مرتکب اشتباه شوم، جز اینکه پروردگار توانا و مهربان مرا از خطا و اشتباه برهاند.

